



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۱) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ (۱۲) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۱۳) لَا يِقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۴)﴾

نکات دیگری که مربوط به آن آیه اول در شرح حال منافقین است این است؛ چون منافقین به حسب ظاهر مسلمان بودند و اهل مدینه بودند که ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ﴾^۱ خواستند به این تبعید یهودی ها رنگِ قداست بدهند؛ لذا گفتند اگر شما از «جزیره العرب» بیرون رفتید ما هم به همراه شما می آییم که دیگر نگویند یهودی ها را بیرون کردند؛ چون ما هم مسلمانیم و اهل مدینه ایم، ما هم که مدینه را ترک نکنیم، هم رنگِ هجرت می گیرد، نه تبعید و هم - معاذ الله - سندی برای بی لیاقتی مسلمین است؛ زیرا عده ای از مسلمانها شما را در این راه همراهی می کنند این يك مطلب.

ثانیاً در این مطلب آن چنان مصرّد که می‌گویند ﴿وَلَا تُطِيعُ فِیْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا﴾؛ ما حرف هیچ کسی را گوش نمی‌دهیم. این کنایه به وجود مبارك ذات اقدس الهی و «رسول الله» است؛ یعنی حتی - معاذ الله - حرف پیامبر را هم اعتنا نمی‌کنیم، نه اینکه حرف افراد عادی فقط در ما اثر نمی‌کند؛ بلکه پیامبر هم اگر ما را نهی کند و بگوید یهودی‌ها را همراهی نکنید، ما پیامبر را هم در این زمینه اطاعت نمی‌کنیم، ﴿وَلَا تُطِيعُ فِیْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا﴾؛ این يك دهن‌کجی به وجود مبارك رسول الله است. این کلمه ﴿أَبَدًا﴾ هم تأکیدی است؛ برای اینکه هر گونه فشاری اگر بیاید که بخواهد جلوی هجرت ما را مثلاً بگیرد بی‌اثر است، این سه مطلب.

برای اینکه اثبات کنند این همکاری، نه برای آن است که اینها با هم در مدینه داد و ستد داشتند و روابط تجاری داشتند و نه برای آن است که اینها شرکت در وطن و میهن و آب و خاک داشتند؛ برای اینکه این فقط در راه عقیده است گفتند ﴿وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرْكُمْ﴾؛ چون جنگی که بین مسلمین و یهودی‌ها پیش می‌آمد فقط جنگ بر اساس اعتقاد بود، نه جنگ بر اساس مسائل تجاری یا سرزمین و مانند آن. برای اثبات اینکه این هماهنگی در اعتقاد است نه در مسائل میهن و آب و خاک، گفتند ﴿وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرْكُمْ﴾ که هیچ توهمی مطرح نشود که قبلی برای شرکت در آب و خاک و مانند آن نبوده است.

نکته چهارم این است که اینکه فرمود: ﴿يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ این اخوت در قرآن کریم به چند نحو استعمال شده در بحث قبل ملاحظه فرمودید، اخوت در نژاد و آب و خاک مطلق است اعم است از اخوت در اعتقاد و عدم شرکت، اخوت در اعتقاد هم اعم است از شرکت در آب و خاک و نژاد و عدم شرکت. بیان ذلك این است که اینکه می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۱ مؤمنین شرکت در اعتقاد دارند، خواه از نظر آب و خاک شریک باشد؛ مثل مسلمین مکه یا مدینه و مانند آن، یا از جهت آب و خاک شریک نباشند؛ نظیر سهیلی که از روم آمده و بلالی که از

حبشه آمده و سلمانی که از ایران رفته و مسلمینی که در حجاز به سر می‌بردند؛ اینها هیچ گونه شرکتی در وطن و آب و خاک نداشتند، ولی شرکت در اعتقاد داشتند. گاهی شرکت در وطن مایه صدق اخوت است ولو در اعتقاد سهم نباشند؛ نظیر آنچه که درباره انبیا فرمود: ﴿وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾^۱ یا ﴿وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾^۲ و مانند آن که صالح (سلام الله علیه) را جزء برادران قوم ثمود می‌داند و هود (سلام الله علیه) را جزء برادران قوم عاد می‌شمارد؛ این فقط شرکت در وطن و آب و خاک است نه شرکت در اعتقاد. پس اخوت در وطن اعم است از شرکت در اعتقاد و عدم شرکت، چه اینکه اخوت در دین هم اعم است از شرکت در وطن و عدم شرکت در وطن. اینجا که فرمود: ﴿الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^۳ این شرك در اعتقاد است، خواه در وطن شرکت داشته باشند خواه نداشته باشند.

مطلب بعدی آن است که کار منافقین کارشکنی است کار اصلی اینها گاهی توطئه است، گاهی تبیئه هست که هم به نوبه خود توطئه است و جمع اینها هم «صدّ عن سبیل الله» است. در سوره مبارکه «نساء» و مانند این آیات سوره «نساء» که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَيِّضَنَّ﴾^۴ در هنگام اعزام نیرو به جبهه‌های جنگ علیه کفر فرمود عده‌ای اهل تبیئه‌اند؛ یعنی ایجاد «بُطیء» می‌کنند، ایجاد کندی می‌کنند، می‌گویند الآن نه در اعزام بدی، این فصل نه فصل بعدی، اینها که اهل تبیئه‌اند در حقیقت همان توطئه‌گران‌اند؛ از این گروه قرآن کریم به عنوان «صادّ عن سبیل الله» یاد می‌کند که منافقین اهل صدّ هستند. صدّ با «صاد»؛ یعنی ترس، هم «ینصرفون بأنفسهم»، هم «یصرفون أغيارهم وسائر المسلمين» را. در سوره مبارکه «نساء» از منافقین به عنوان اینکه اینها «صادّ عن سبیل الله» اند یاد می‌کند. آیه

۱. سوره اعراف، آیه ۷۳؛ سوره هود، آیه ۶۱؛ سوره نمل، آیه ۴۵.

۲. سوره اعراف، آیه ۶۵؛ سوره هود، آیه ۵۰.

۳. سوره حشر، آیه ۱۱.

۴. سوره نساء، آیه ۷۲.

۶۲ سوره «نساء» این است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ

صُدُّوۡا﴾ غی گذارند به سمت تو بیایند، هم خود منصرف‌اند، هم صارف دیگران‌اند؛ کار منافقین این است.

مطلب بعدی آن است که چون منافق پایگاه اعتقادی ندارد همواره ترسان است. اگر ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ شد، عکس نقیض آن هم این است؛ هر جا طمأنینه نیست یاد خدا هم نیست و چون در قلوب منافقین طمأنینه نیست؛ کشف از این می‌کنیم که یاد خدا نیست و نام خدا نیست و ظاهر این آیه سوره «رعد» هم حصر است ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ این تقدیم جار و مجرور با تقدیم آن حرف تنبیه، آنچه که از این سیاق استفاده می‌شود حصر است که دلها فقط به نام خدا اطمینان پیدا می‌کنند. اگر یاد خدا نبود و نام خدا نبود، طمأنینه‌ای نیست؛ چون در منافقین نام خدا و یاد خدا نیست، قهراً طمأنینه‌ای هم نخواهد بود. این هم که فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲ پرده از روی نفاق برداشت؛ فرمود: اصلاً منافق دروغ‌گوست، آن روزی هم که با مسلمین بودند با مسلمین دروغ‌گو گفتند. گفتند می‌آییم، اما نیامدند، امروز هم که با شما هستند به شما دروغ می‌گویند، می‌گویند می‌آییم، ولی غی آیند. اصولاً ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ این «کاذب» صفت مشبهه است نه اسم فاعل؛ یعنی سیره نفاق، کذب است، این چنین نیست که فقط با مسلمین دروغ بگویند با شما دروغ نگویند، اصلاً نفاق با صدق جمع غی شود کسی که با خود دروغ می‌گوید، هرگز با غیر راست غمی گوید، منافق با خودش دروغ می‌گوید، ممکن نیست با غیر دروغ بگوید و این کاذب هم صفت مشبهه است نه اسم فاعل با مسلمین هستند دروغ می‌گویند، با کافران هستند دروغ می‌گویند؛ چون با خودشان دروغ می‌گویند.

مطلب بعدی آن است که اینکه فرمود: ﴿لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُوهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُؤْلِنَنَّ الْأَدْبَارَ﴾؛ اینکه این اخبار به غیب است، همین معجزه است؛ اگر خصوص این آیه، قبل از جریان واقعه

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۷؛ سوره حشر، آیه ۱۱.

بنی‌نضیر نازل شده باشد، این اخبار به غیب است و معجزه است؛ اما اگر بعد از جریان بنی‌نضیر واقع شده باشد، این بیان سیره مستمره اهل نفاق است.

مطلب دیگر آن است که از منافقین قرآن کریم در سوره مبارکه «مائده» این چنین پرده برمی‌دارد که اینها چون يك پایگاه آرامی ندارند فرصت طلب‌اند، روزی که کفار در حالت شکست بودند، رابطه پنهانی با مسلمین داشتند که کم کم خودشان را به مسلمانها نزدیک کردند، وقتی هم که مسلمین آسیب می‌بینند، رابطه‌شان را با کفار حفظ می‌کنند. در آیه ۵۲ سوره «مائده» می‌فرماید: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ که مصداق کامل این آیه منافقین‌اند، گرچه افراد «ضعیف‌الایمان» را هم قرآن کریم: ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ می‌گوید؛ اما مصداق کامل آن منافقین‌اند. فرمود: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾، اینها شتاب‌زده به سمت اهل کتاب می‌روند؛ چون آیه قبل این بود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱؛ آن‌گاه فرمود: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾؛ فرمود اینها که قلبشان مریض است، شتابان خود را در جمع اهل کتاب؛ یعنی یهود و غیریهودی حاضر می‌کنند، فرمود «یسارعون الیهم» که زود از شما جدا می‌شوند به سمت یهودی‌ها می‌روند، فرمود: ﴿يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾؛ یعنی قلباً که با آنها بودند، عملاً هم می‌کوشند که خود را در جمع آنها حاضر کنند؛ این کفرشان کفر جدید نیست که بشود «یسارعون الیه»، این کفرشان کفر ریشه‌دار است، قلباً که در جمع آنها بودند، از نظر بدن هم می‌کوشند که خود را در جمع آنها حاضر کنند؛ ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ و منطق آنها این است: ﴿يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ می‌گویند ما می‌ترسیم اوضاع برگردد و مسلمین شکست بخورند ما چرا آسیب ببینیم؟ آن‌گاه قرآن کریم پرده برداشت فرمود:

﴿فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَادِمِينَ﴾؛ اگر اوضاع از آن طرف

برگشت چه خواهید کرد؟ اگر مسلمین پیروز بشوند چه خواهید کرد؟

پس دأب منافقین این است و در سوره مبارکه «المنافقون» که از اینها پرده برداشت، فرمود اینها طبعاً انسان ترسو هستند و اینکه الآن ایمان آوردند، اصلاً ایمان آوردند که فقط به خدا و قرآن قسم بخورند، يك مُقسَم به پیدا کردند، نه به خدا ایمان آورده باشند؛ اینها بالأخره باید به چیزی قسم بخورند، اصلاً ایمان آوردند که بتوانند به «الله» قسم بخورند، همین هیچ ذره‌ای از ایمان الهی در قلب اینها راه پیدا نکرده؛ ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، اینها سوگندشان را سپر قرار دادند، اگر کافر بودند که نمی‌توانستند سوگند یاد کنند، اینها فقط مسلمان شدند که بتوانند به «الله» قسم بخورند، همین! و این را هم سپر قرار دادند. ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾^۱ اینها که مرتد شدند و کفر درونی‌شان را حفظ کردند و اسلام ظاهری‌شان را نگه داشتند این گروه هم جزء منافقین اند ﴿فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ * وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ﴾ حرفهای تند و تیز گوش‌نوازی هم دارند، اما ﴿كَانَتْ لَهُمْ خُسْبٌ مُسْنَدَةٌ﴾؛ مثل يك چوب خشکی اند که به جایی تکیه داده شد. ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ هر حادثه‌ای که پیش می‌آید اول کسی که می‌ترسد اینها هستند، نه پایگاه مردمی دارند، نه به «الله» متکی اند و در درونشان هم می‌دانند که نوری نمی‌تابد ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ هر حادثه‌ای که پیش می‌آید اول اینها می‌ترسند ﴿هُمْ الْعَدُوُّ﴾^۲.

سرّ اینکه عده‌ای ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۳ هستند این است که انسان وقتی مار و عقرب را می‌بیند از مار و عقرب فاصله می‌گیرد؛ ولی منافق کسی است که ظاهراً به صورت يك مرغ است و باطناً مار و عقرب، ظاهراً انسان

۱. سوره منافقون، آیه ۲ و ۳.

۲. سوره منافقون، آیه ۳ و ۴.

۳. سوره فرقان، آیه ۴۴.

است و باطناً مار؛ وقتی انسان با يك مار مصافحه کردن، مصافحه کردن همان و مسموم شدن همان؛ برای اینکه این مار و عقربی است که به صورت انسان در آمده، از این جهت ﴿كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؛ لذا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۱.

آیات بعدی در همین سوره «منافقون» هست که مناسب با آیه بعدی است که در پیش داریم. بنابراین اینکه فرمود:

﴿وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ﴾ از ترس درونی نفاق پرده برداشت و اگر این آیه قبل از جریان بنی‌نضیر نازل شده باشد که از باب اخبار به غیب است و اگر بعد از جریان نازل شده باشد که دیگر سخن از اخبار به غیب نیست، بیان سیره مستمر اینهاست.

چرا حالا اینها شکست می‌خورند و فرار می‌کنند؟ چرا ﴿لَيُوَلِّنَّ الْأَدْبَارَ﴾ منشأش چیست؟ منشأ آن این است که ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ اینها بالأخره می‌ترسند که فرار می‌کنند، اگر نمی‌ترسیدند که فرار نمی‌کردند، منشأ ترس چیست اینها از چه کسی می‌ترسند؟ فرمود اینها فقط از شما می‌ترسند. ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ این ضمیر ﴿فِي صُدُورِهِمْ﴾ اگر به مجموع منافقین و یهودی‌ها برگردد، این «افعل تفضیل» هم معنای خود را حفظ می‌کند، در بعضی از موارد، هم معنای تعیینی دارد، نسبت به خصوص منافقین و اگر به خصوص منافقین برگردد این «افعل» تعیینی است نه تفضیلی. اینکه فرمود منافقین از شما بیشتر می‌ترسند رَهْبَت، خَشْيَت و خوف شما در دل منافقین بیش از خداست، این نه برای آن است که منافقین از خدا می‌ترسند و از شما می‌ترسند؛ منتها از شما بیشتر؛ چون منافق اصلاً از خدا نمی‌ترسد، کسی که به خدا معتقد نیست، ترسی از خدا ندارد؛ آن‌وقت این ﴿أَشَدُّ رَهْبَةً﴾ می‌شود «افعل تفضیل» تعیینی، اگر به یهودی‌ها هم برگردد؛ چون بالأخره آنها اهل کتاب‌اند، خدا را قبول دارند از خدا هم می‌ترسند، چون در نوع کارها مشرک‌اند، در ترس هم مشرک‌اند، هم از خدا می‌ترسند هم از غیر

۱. سوره منافقون، آیه ۴.

خدا می‌ترسند؛ منتها از غیر خدا بیش از خدا می‌ترسند. پس این «افعل» اگر درباره‌ی خصوص منافق بود که افعل تعیینی است؛ نظیر ﴿أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾^۱ و اگر شامل منافقین و یهودی‌ها شد نسبت به خصوص یهودی‌ها «افعل» تفضیلی است؛ ولی نسبت به خصوص منافقین، «افعل» تعیینی است؛ چون آنها از شما می‌ترسند، فرار می‌کنند و این ترس از شما را هم خدا در دل اینها القا کرد.

خدا گاهی نعمت می‌فرستد، گاهی نعمت. اگر ترس خود را در دل کسی القا کرد این رحمت و نعمت است، «کفی بذلك فضلا» که انسان از خدا بترسد. اگر ترس دیگری را در قلب انسان القا بکند، این عذاب است که ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾^۲ این عذاب است. آنکه از خدا می‌ترسد که عبد صالح اوست، آن قذف، همان قذف نورانی است؛ نظیر «العلم نور»، «الإیمان نور»، «يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَّشَاءُ»^۳ و مانند آن. این ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ قذف انتقامی است، گرچه خدا انداخت؛ اما ترس خود را در دل منافقین نیداخت که عنایت باشد ترس شما را در دل منافقین انداخت که از شما هیچ کاری ساخته نیست. انسان از آن مبدی که باید بهرased نترسد و از آن مبدی که نباید بترسد، بترسد؛ این عذاب الهی است و اگر این در قلب کسی پیدا شد این همان ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ است و اما آنهایی که ترس از خدا را دارند، در دعاها ترس از خدا را مسئلت می‌کنند؛ همان‌طوری که رجا را از خدا می‌خواهند، خوف را هم از خدا می‌خواهند. خدایا! آن توفیق را به ما بده که از تو بترسیم و این نصیب هر کسی هم نمی‌شود. آن ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا﴾^۴ نصیب اولیای خاص است. پس سرّ اینکه آنها می‌ترسند این است که از شما می‌ترسند، اگر از خدا می‌ترسیدند که می‌ایستادند. شما چون از خدا می‌ترسید از دیگری نمی‌ترسید،

۱. سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره احزاب، آیه ۶.

۲. سوره احزاب، آیه ۲۶؛ سوره حشر، آیه ۲.

۳. مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۴. سوره سجده، آیه ۱۶.

فرار از ظَهر ندارید، جنگ را ترك نمی‌کنید؛ چون از خدا می‌ترسید، نه از مردم. آنها چون از مردم می‌ترسند فرار می‌کنند.

دوتا حصر است که قرآن کریم نصیب اولیای خود می‌داند: يك حصر این است که در بین انسانها فقط علما هستند که از خدا می‌ترسند. این را در سوره «فاطر» فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱، فقط اینها می‌ترسند. این هم از امام صادق (سلام الله علیه) سؤال شد، در ذیل این کریمه که عالم کیست؟ فرمود: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ»^۲ و معیار آن هم همین است، دیگر معیار سخن از مدرک که نیست، سخن از رسیدن به فلان ورقه که نیست، هر که از خدا می‌ترسد معلوم می‌شود خدا را شناخت؛ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾؛ این يك حرف و چون علما منظور علمای «بالله» است، اینها در شناخت خدا موحدند؛ چون در شناخت خدا موحدند در خشیت هم موحدند. آن‌گاه آن حصر دوم ظهور می‌کند و آن این است که علمای «بالله» فقط از خدا می‌ترسد از چیز دیگر نمی‌ترسد؛ پس این ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ را بیان فرمود، آن حصر دوم را بیان کرد: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^۳ این حصر در خشیت است؛ یعنی در ترس هم موحدند، اگر در ترس موحد بود در امید هم موحدند، در خوف و رجا اهل توحیدند، به خدا امیدوار است از غیر خدا امیدوار نیست، اهل یأس نیست اهل امید است آن هم فقط از خدا، گرچه يك موحد باید همه شئونش را توحید تأمین کند؛ ولی خطوط کلی توحید را این آیات ترسیم می‌کند.

انسانها سه دسته‌اند یا اصلاً از کسی نمی‌ترسند، اینها متهوران خودباخته‌اند که خوی درندگی دارند، چه اینکه شما در بعضی از این انقلابات غیر دینی دیدید اینها متهورند که از هیچ عاملی نمی‌ترسند نه از خدا نه از غیر خدا؛ اما از

۱. سوره فاطر، آیه ۲۸.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۶.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۹.

خدا نمی ترسند که معتقد نیستند، از غیر خدا هم نمی ترسند چون متهورند. عده‌ای هستند که هم از خدا می ترسند هم از خَلْق خدا می ترسند، اینها در خشیت مشرک‌اند؛ مثل اینکه در رجا و امید مشرک‌اند، فقط گروه سوم موحدند که فرمود: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾^۱؛ اینها در خشیت موحدند که فقط از خدا می ترسند و از احدی هراس ندارند.

منافقین جزء گروهی هستند که فقط از غیر خدا می ترسند، چون می ترسند ظاهراً می گویند ما از خدا می ترسیم؛ اما چون به خدا معتقد نیستند، يك گروه چهارمی را هم اینها تشکیل می دهند؛ لذا فرمود سرّ اینکه آنها جبهه را ترك می کنند، یهودی‌ها را ترك می کنند و نصرتشان را ادامه نمی دهند این است که آنها فقط از شما می ترسند؛ ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ این همان است که گفت: ﴿يَخْشَوْنَ كُلَّ صَيِّحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾^۲؛ چرا اینها فقط از شما می ترسند؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ این ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ برای آن است که اینها نمی دانند شما جزء جنود الهی هستید، شما را خدا به میدان برد ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳؛ اگر کاری ساخته است چه اینکه هست فقط از خدا ساخته است، خدا هم در سوره «انفال» به شما خطاب کرد که شما کاری انجام ندادید: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۴، صریحاً خدا به مجاهدین اسلامی اعلام کرد که کاری از شما ساخته نبود کار را خدا پیش برد. پس اگر بناست انسان بترسد چه اینکه باید بترسد فقط از خدا بترسد، ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾. مشابه این معنا در همان سوره «منافقون» آمده است که اینها کارها را از غیر خدا می دانند: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا

۱. سوره احزاب، آیه ۳۹.

۲. سوره منافقون، آیه ۴.

۳. سوره فتح، آیه ۴ و ۷.

۴. سوره انفال، آیه ۱۷.

وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ^۱ آن مربوط به امید است، این آیه مربوط به ترس؛ اگر کسی معتقد است خزائن آسمانها و زمین ملك و ملك خداست چرا به غیر خدا امید ببندد؟ و اگر کسی معتقد است ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ چرا از غیر خدا بترسد؟ پس هم در خشیت می‌شوند موحد، هم در رجا و امید می‌شوند موحد؛ لذا قرآن از اینها به عظمت یاد می‌کند که ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾؛^۲ یعنی «موحداً فی الخوف موحداً فی الطمع»؛ ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ درباره همین‌هاست که نماز شب گزارانی است که قرآن به عظمت از اینها یاد می‌کند، می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾^۳ هیچ کس نمی‌داند ما چه چیزی برای اینها ذخیره کرده‌ایم. درباره همین گروه است: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ همین درباره نماز شب‌خوان‌ها که ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ فرمود: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾. هم این دوتا ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ را برای این ذکر کرد که امید و رجا حساب خودش را مشخص بیابد. انسان در امید هم موحد و در ترس هم موحد، از يك طرف فرمود: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، از يك طرف فرمود: ﴿لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ آن‌گاه با آنچه که در این سوره آمده است سازگار است که فرمود: ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾؛ «قذف» هم آن القای پُر کننده است. تمام قلب منافقین را ترسِ شما پُر کرد؛ چون اینها به غیر شما معتقد نیستند، نه اینکه مقداری ترس شما، مقداری ترس خدا، این‌طور نیست؛ تمام دل منافقین را همان ترسی پُر کرده است که خدا قذف کرد. «قذف» آن القا «مالی» است که ﴿فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونُ﴾^۴ «فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْقُلُوبُ»، آن القایی که پُر بکند خلاصه، تمام قلب اینها را ترس از شما پُر کرده است فقط، ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾.

۱. سوره منافقون، آیه ۷.

۲. سوره سجده، آیه ۱۶.

۳. سوره سجده، آیه ۱۷.

۴. سوره صافات، آیه ۶۶؛ سوره واقعه، آیه ۵۳.

اما درباره یهودی‌ها این چنین فرمود: ﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛ درباره منافین که این سخنان گذشت که بعضی از این سخنان، شامل کافر هم می‌شد؛ اما درباره خصوص این یهودی‌های بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و مانند آن می‌فرماید اینها هرگز با شما نمی‌جنگند، آن قدرت را ندارند که در يك جنگ تن به تن و در يك میدان باز به جنگ شما بیایند، با اینکه عِدّه و عُدّه آنها کم نیست، اینها فقط در سنگر با شما می‌جنگند همین؛ آن هنر را ندارند که از سنگر بیایند بیرون، مگر در قریه‌هایی که مُحَصَّن است دارای حصن است، دژ محکم است، قلعه مستحکم است که شما دسترسی ندارید؛ ولی آنها دسترسی دارند و کار آنها این است که فقط در سنگرها می‌جنگند همین، بیرون بیایند و بجنگند نیست و این قریه‌های مُحَصَّن، برای اینها سنگر است، چندین قلعه داشتند. ﴿لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ﴾ یا اگر هم از آن قلعه بیرون آمدند از آن سنگر بیرون آمدند، از خاکریز بیرون نمی‌آیند، این هنر را ندارند که جنگ تن به تن بکنند؛ چون آن روز جنگ تن به تن با تیر و نیزه معروف بود، فرمود اگر آنها از آن قلعه هم بیرون بیایند، از آن سنگر بیرون بیایند، از این خاکریز بیرون نمی‌آیند از پشت دیوار بیرون نمی‌آیند، بالأخره پشت دیوار هستند یا سنگ می‌زنند یا تیر ﴿أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ﴾ یا از پشت دیوارها سنگ می‌زنند و تیراندازی می‌کنند و آن روز جنگ رسمی همان جنگ تن به تن بود؛ اینکه می‌رفتند رَجَز می‌خواندند و مانند آن، همین‌طور بود و این هم جزء آداب و شرایط بین‌المللی اسلام است. در کتاب‌های جهاد هم ملاحظه فرمودید اگر مبارزی از جبهه کفر آمد گفت «ألا رجلاً برجل» و این شرط را نظام اسلامی پذیرفت، دیگر کسی حق ندارد دو نفر علیه او بروند، او که يك نفر است يك نفر فقط باید به جنگ او برود، ولو این مسلمانی که رفته است کشته بشود؛ این گونه تعهدات نظامی ولو با دولت کفر هم مورد قبول است که در کتاب‌های جهاد ملاحظه فرمودید. اگر کسی شرط کرد مثلاً دو به دو با هم

بجنگند یا يك به يك بجنگند یا پنج به پنج با هم بجنگند، شرطی بستند و نظام اسلامی پذیرفت، نباید تخلف بشود. جنگ رسمی «هل من مبارز» بود.

فرمود آنها اهل این جنگها نیستند یا در سنگرند یا در خاکریز یا ﴿فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ﴾ اند یا ﴿مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ﴾؛ اینها در بین خودشان که هستند ﴿بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ﴾ خیلی خود را نیرومند می بینند. «بأس»؛ یعنی آن قدرت خود را خیلی نیرومند می بینند؛ برای اینکه اینها نه از سنگر بیرون آمدند، نه از خاکریز بیرون آمدند چیزی را ندیدند؛ لذا فکر نمی کنند که شکست بخورند. لذا ﴿ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانَعَتْهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛^۱ اما وقتی با نظامیان اسلامی با امداد غیب روبه رو شدند، معلوم می شود که کاری از اینها ساخته نیست. ﴿بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ﴾. اما نسبت به مسلمین که بسجند نه اینها خیلی ضعیف اند، شدید نیستند ﴿بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾؛ فرمود اینها از نظر امکانات بالأخره يك قدرت آهن و فولاد و پول در اختیارشان هست؛ اما از آن طرف چون ﴿لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، کاری از اینها ساخته نیست.

می ماند این نیروی معنوی به نام «اتحاد»، آیا اینها این نیروی معنوی را دارند یا ندارند؟ فرمود نه خیر، این نیروی معنوی را ندارند. شما به حسب ظاهر فکر می کنید آنها با هم متحدند ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا﴾؛ چون کنار هم اند، با هم اند، اینها همه با هم دروغ می گویند، هم یهودی ها با هم دروغ می گویند، هم منافقین با یکدیگر دروغ می گویند، هم منافقین با یهودی ها و یهودی ها با منافقین دروغ می گویند؛ چون به يك جا تکیه ندارند، این سه گروه با هم دروغ می گویند. آنکه دیدید ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾،^۲ آن به یاد حق و به نام حق بود آنکه در اینها نیست. لذا فرمود: ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا﴾ اینها را خیال می کنی با هم اند، بدن اینها کنار هم اند؛ اما ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾ مشّت و پراکنده است؛ برای اینکه عامل وحدت عقل است که انسان را به خدا واحد فرا می خواند که «مَا عْبَدَ بِهِ

۱. سوره حشر، آیه ۲.

۲. سوره حشر، آیه ۹.

الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^۳ اگر عقل نبود و میدان دار خواصّ درونی و غرایز درونی، شهوت و غضب بود؛ «کل یجرّ النار إلى قرصه»، فرض ندارد که عقل رخت بربندد، ما سخن از وحدت داشته باشیم؛ چون اگر عقل رخت بر بست شهوت و غضب فرمانروایی می‌کند؛ آنها هم هر يك «کل یجرّ النار إلى قرصه» و استدلالی که قرآن کریم فرمود این است که چون عاقل نیستند با هم متحد نیستند، چون موحد نیستند از شما می‌ترسند، چون عاقل نیستند متحد نیستند، نفی توحیدشان زمینه ترس را فراهم کرده و نفی عقل زمینه اختلاف را فراهم کرده.

در یکی از بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که به عده‌ای خطاب کرد فرمود: «أَيُّهَا الْقَوْمُ الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمُ الْعَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمُ الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»^۴ فرمود کسانی که بدنهای شما کنار هم است، اما امیال شما از هم جداست، نفرمود «أَيُّهَا الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمُ الْمُتَشَتَّةُ قُلُوبُهُمْ» یا «عُقُولُهُمْ»؛ چون قلب و عقل هرگز اختلافی با هم ندارند، فقط هواس است که مایه اختلاف است. فرمود: «الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ» اگر عقل نباشد ممکن نیست جامعه‌ای واحد بشوند و متحد بشوند و اگر ذات اقدس الهی نعمت توحید را در صدر اسلام به مسلمین مرحمت کرد فرمود: ﴿وَأَلْفَ بَيْنٍ قُلُوبِهِمْ﴾^۵ برای آن است که نعمت عقل را به اینها داد، چون نعمت عقل را به اینها اعطا کرده است اینها برکت توحید را و اتحاد را چشیده‌اند؛ لذا فرمود: ﴿تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا﴾؛ اما ﴿وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾؛ چرا ﴿قُلُوبُهُمْ شَتَّى﴾؟ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾ و هر جا عقل نباشد اختلاف هست.

پس چند مدّعا در این کریمه آمده است در این دو، سه کریمه و چند دلیل یکی از آن مدّعاها این است که اینها رو برمی‌گرداندن، دلیل آن این است که از شما می‌ترسند، یکی از مدّعاها این است که اینها نیروی معنوی ندارند؛ برای اینکه عاقل نیستند. پس از نیروی مادی اینها کاری ساخته نیست، سرمایه معنوی هم که ندارند. ﴿لَا يُفَاتِلُونَكُمْ﴾

۳. الکافی (ط - الإسلامية، ج ۱، ص ۱۱).

۴. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۹۷.

۵. سوره انفال، آیه ۶۳.

جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١﴾؛ حالا معلوم می‌شود که چرا قرآن کریم، گاهی از منافقین به عنوان ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾، گاهی به عنوان ﴿لَا يَعْقِلُونَ﴾ یاد کرده است و چرا از اینها به عنوان ﴿وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ﴾^۱ یاد می‌کند؛ برای اینکه وقتی توحید نباشد، وحدت و اتحاد هم نیست، قهراً شیطان که مظهر این گونه از پراکندگی هاست ظهور می‌کند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»